

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

در اثبات مفهوم براي جمله شرطيه مجموعاً هشت راه عنوان كرديم و نتيجه اين شد كه در ميان اين طرق، راهي كه اشكال ندارد و مفهوم جمله شرطيه را براي ما به خوبي اثبات مي كند، راه اخير است كه تمسك به اطلاق مقامي مي باشد.

ادله منكرين مفهوم شرط

مرحوم آخوند در كفايه بعد از اين بحث، ادله منكرين مفهوم شرط را بيان مي كند. مي فرمايند: منكرين براي انكار مفهوم در جمله شرطيه به سه دليل استدلال كرده اند؛ ايشان هر سه دليل را بيان نموده و مورد مناقشه قرار مي دهند؛ در كلمات بزرگان، اشكالاتي كه مرحوم آخوند به اين سه دليل بيان كرده اند، اشكالات واردي است و نيازي به تكرار ندارد. يعني هم دليل و هم جواب دليل، به همان اندازه اي است كه در كتاب كفايه آمده است. خود آقايمان مراجعه كنند و ديگر نيازي به توضيح، يا تعليق و اضافه اي نيست. مرحوم آخوند بعد از اين بحث، تنبيهات مفهوم شرط را بيان نموده اند كه سه تنبيه مي باشد.

تنبيهات مفهوم شرط

اولين تنبيه اين است كه براي نزاع در باب مفهوم شرط، بايد ملاك قضيه شرطيه را « سنخ الحكم » قرار دهيم. اگر ملاك سنخ الحكم باشد، مجالي براي نزاع وجود دارد؛ اما اگر ملاك « شخص الحكم » باشد، مي فرمايند ترديد نيست كه در شخص الحكم به انتفاي شرط، شخص الحكم از بين مي رود. در اينجا چند بحث وجود دارد؛ يك بحث اين است كه فرق ميان شخص الحكم و سنخ الحكم چيست؟

ثانياً، چرا چنين مطلبي بايد بيان شود كه ملاك در قضيه شرطيه و در اين نزاع، در جايي است كه مسأله سنخ الحكم مطرح باشد؟ و ثالثاً، كه نكته و قسمت عمده بحث مي باشد، اين است كه آن چه در قضيه شرطيه با آن مواجهيم، « شخص الحكم » است. از يك طرف مي گوييد اگر شخص الحكم باشد، با انتفاي شرط شخص الحكم از بين مي رود؛ از طرف ديگر، مي گوييد نزاع در جايي است كه مسأله « سنخ الحكم » در كار باشد؛ در حالي كه آن چه در ظاهر قضيه شرطيه وجود دارد « شخص الحكم » است.

فرق میان شخص الحکم و سنخ الحکم

مقصود از شخص الحکم یعنی همان حکمی که مولا در ضمن شرط انشاء کرده است؛ مثلاً وقتی متکلم می گوید: «إن جاءک زید فأکرمه» ، اینجا مدلول این هیئت، وجوب اکرام است؛ متکلم وجوب اکرام در ضمن این فرد را انشاء کرده است؛ وجوب اکرام خودش یک عنوان طبیعی و کلی دارد و می تواند معلق باشد یا نباشد. شرط نیز می تواند مختلف باشد، گاهی «مجي» شرط باشد، گاهی «اکرام» شرط باشد و یا امور دیگری. در نتیجه، چون وجوب اکرام مصادیقی دارد و در ضمن هر شرطی می تواند محقق شود، به این طبیعت کلیه «سنخ الحکم» است.

طبیعت وجوب اکرام که یک مصداقش در ضمن این شرط است و یک مصداقش در ضمن شرط دیگر است، از آن به «سنخ الحکم» تعبیر می کنیم. پس، «سنخ الحکم» یعنی طبیعت کلیه؛ منتهی این طبیعت کلیه که در ضمن افراد متعدد می تواند موجود شود. در بعضی از تعابیر گفته اند: سنخ الحکم همان است که از آن به صرف الوجود تعبیر می کنیم؛ صرف الوجود یک مطلب درستی نیست، هرچند در اصول گاهی اوقات مراد اصولیین از «طبیعی»، «صرف الوجود» است؛ اما صرف الوجود قابل تکرار نیست. به همین جهت در فلسفه می گویند: «صرف الشيء لایتکرر ولایتثنی». صرف الوجود همان وجود طبیعت است که موجود می شود و قابل تکرار هم نیست و وجود دوم صرف الوجود نیست.

بنابراین، سنخ طبیعت کلی ای است که می تواند در ضمن مصادیقی موجود شود. در مقابل سنخ الحکم، شخص الحکم است؛ یعنی: هر طبیعتی که در ضمن یک شرط خاص موجود می شود. از تعابیر مرحوم آخوند در «کفایه» استفاده می شود که شخص الحکم به اعتبار انشائی است که از متکلم صادر شده است. یعنی ما یک وجوب اکرام کلی داریم، چه متکلم این وجوب را استعمال کند و چه استعمال نکند؛ اما اگر متکلم این وجوب را استعمال کرد، وجوب استعمال شده در لسان متکلم می شود «شخص الحکم»؛ این وجوب یک مصداقی است از آن وجوب کلی. به عبارت دیگر، با بررسی کلمات متوجه می شویم که دو عنوان و تعبیر برای «شخص الحکم» وجود دارد. یک تعبیر این است که وجوب اکرامی که متکلم در ضمن شرط آورده است، شخص الحکم می شود.

یعنی وجوب اکرام کلی اگر در ضمن شرط موجود در کلام متکلم - «إن جاءک زید فأکرمه» - انشاء شود، می شود شخص الحکم. تعبیر و تفسیر دوم از شخص الحکم این است که این حکمی که به این انشاء در این زمان خاص از متکلم صادر شد، ما یک مفهوم کلی وجوب اکرام داریم که اگر استعمال شود، می شود یک شخصی از آن مفهوم؛ اگر من گفتم: «أکرّم»، زید هم گفت: «أکرّم»، عمرو نیز گفت: «أکرّم»، این انشاءها چون از یک منشأ خاص و در یک زمان خاص انشاء شده، می شود شخص الحکم؛ در این صورت ما کاری به این نداریم که این اکرام و وجوب اکرام در ضمن این شرط است یا در ضمن این شرط نیست. در این تعبیر می گوئیم شخص الحکم یعنی آن چه متکلم هم اکنون استعمال کرد، این که متکلم استعمال کرد، فرد وشخص برای کلی وجوب اکرام است که عرض کردیم از کلمات مرحوم آخوند چنین معنایی استفاده می شود.

کدام یک از سنخ الحکم و شخص الحکم منظور نظر است؟

اگر بخواهیم دقت کنیم، تا مادامی که چیزی انشاء نشده و وجود ندارد، اصلاً حکمی وجود ندارد؛ حکم به انشاء متقوم است؛ ما نمی توانیم بگوئیم یک مفهوم کلی وجوب داریم و هرگاه زید آن را انشاء می کند، شخصی برای آن می شود. عمرو که آن را انشاء می کند، شخص دوم می شود؛ نه، اصلاً قوام حکم به انشاء است؛ تا مادامی که انشاء نشود، حکم نداریم.

پس، باید «سنخ الحکم و شخص الحکم» را بعد الانشاء تفسیر کنیم؛ قبل از انشاء معنا ندارد چیزی را بگوئیم سنخ الحکم است یا

شخص الحكم است. متکلم باید چیزی را انشاء کند تا بعد از انشاء بگوییم این یا کلی است و طبیعی وجوب اکرام را اراده کرده که «سنخ الحكم» می شود. و یا طبیعی را اراده نکرده است، بلکه چون این انشاء در ضمن شرط خاص بوده، می شود «شخص الحكم». پس، معنای اجمالی سنخ الحكم و شخص الحكم روشن شد.

دلیل ملاک بودن سنخ الحكم در باب مفهوم شرطیه

اما مطلب دوم، چرا در باب مفهوم شرط و قضیه شرطیه باید ملاک را سنخ الحكم قرار دهیم؟ مرحوم آخوند می فرمایند: بالضروره برای ما ثابت است که اگر محور را «شخص الحكم» قرار دهیم، چون شخص الحكم ینتفی بانتفاء شرطه، و شرط در قوام این شخص دخالت دارد، اگر این شرط منتفی شود، قطعاً شخص الحكم منتفی می شود؛ اگر مسأله را در شخص الحكم آوردیم، پس کجا می خواهیم نزاع کنیم؟ می فرماید: همین است که باید بگوییم کسانی که دارند دعوا می کنند و می گویند جمله شرطیه مفهوم دارد یا نه؟ اول باید محور را چیزی قرار دهند که با انتفای شرط، بقا و نفي اش ممکن باشد. اگر ما محور را شخص الحكم قرار دادیم، دیگر جایی برای نزاع باقی نمی ماند.

اما اگر گفتیم بعد از آن که شرط رفت، آیا حکم باقی است یا نه؟ حکم را هم گفتیم یعنی سنخ الحكم، اینجا للنزاع مجال؛ می توانیم بگوییم ممکن است این شرط برود، اما وجوب اکرام کلی ممکن است در ضمن یک شرط دیگری باقی بماند. کسانی که می گویند جمله شرطیه مفهوم دارد، می گویند همان طور که شخص الحكم با انتفای شرط از بین می رود، سنخ الحكم هم از بین می رود. اما کسانی که می گویند جمله شرطیه مفهوم ندارد، منظورشان این است که ممکن است این شرط از بین برود اما سنخ الحكم باقی باشد.

نظر مرحوم آخوند در باب اوقاف، نذور و ...

مرحوم آخوند می فرمایند: از این بیان ما روشن می شود آن چه در باب اوقاف، نذور، ایمان، وصایا وجود دارد، اصلاً از باب مفهوم در تمام اینها خارج است. در باب اوقاف، اگر واقف گفت: «وقفت هذا الارض علي اولادي ان كانوا عدولاً»، من این زمین را بر اولادم وقف می کنم اگر عادل باشند؛ یا گفت: من وصیت می کنم که این خانه مال اولاد من، یا مال طلبه ها باشد اگر طلبه عادل بود؛ یا گفت: نذر می کنم اگر زید عادل بود، یک درهم به او صدقه دهم.

نظر شهید ثانی

مرحوم شهید ثانی در کتاب «تمهید القواعد» فرموده اند: لاریب در دلالت این قضایا بر مفهوم. این که می گوید: من وقف می کنم اگر اولاد من عادل باشند، مفهومی این است که اگر اولاد عادل نبوندند، این وقف برای آنها نیست. وصیت می کنم اگر عادل باشند، معنایش این است که اگر عادل نباشند، آنها موصی له نیستند. بنابراین، قضایای باب وقف، وصایا، ایمان، نذور و ... تماماً دلالت بر مفهوم دارد.

دلیل مرحوم آخوند در خروج این قضایا از باب مفهوم

علت آن که مرحوم آخوند می فرماید این گونه قضایا از نزاع در باب مفهوم خارج است، این است که: بر مبنای همین میزانی که به شما ارائه دادیم - ما میزان را عبارت از سنخ ا لحکم قرار دادیم - می گوئیم در این قضایا شخص الحکم وجود دارد. چرا که اگر کسی مالی را برای دیگری وقف کرد، وقف آن برای غیر صحیح نیست. نمی توان گفت حالا که برای زید وقف کرد و گفت زید عادل است، بگوئیم اگر زید عادل نباشد، ممکن است وقف کلی برای زید یا عمرو واقع شود. چیزی که برای زید وقف شد، قابلیت ندارد که برای عمرو وقف شود؛ مصداق دوم ندارد. یا چیزی را که برای زید وصیت کرد، دیگر قابلیت برای عمرو ندارد. تمام مال را نمیشود برای دو نفر وصیت کرد.

مرحوم آخوند می فرماید: در تمام این قضایا، بحث «شخص الحکم» مطرح است. به عبارت دیگر، در این قضایا «سنخ الحکم» تصور ندارد. نمی توانیم بگوئیم یک کلی وقف است که هم می تواند در ضمن زید واقع شود و هم در ضمن عمرو. وقتی که برای زید دیگر وقف کرد، قابلیت وقف برای عمرو را ندارد؛ به خلاف «وجوب اکرام» که شرط آن «مجيء زید» است؛ چون قابلیت دارد درجایی که مجيء زید هم نیست، بگوئیم وجوب اکرام باقی است.

نقد بیان مرحوم آخوند

آیا این بیان مرحوم آخوند درست است؟ یعنی بگوئیم باب اوقاف، وصایا و ... تماماً عنوان «شخص الحکم» را دارد؟ در حالی که مرحوم شهید تصریح کرده است که شک نیست که این گونه جملات بر مفهوم دلالت دارد. به نظر می رسد که این فرمایش مرحوم آخوند قابل خدشه است. یعنی این گونه جملات نیز از همان مواردی است که قرینه واضحی در آن برای مفهوم وجود دارد. به این بیان که در این جا وقتی واقف وقف می کند و می گوید: این را برای زید قرار دادم اگر عادل بود.

قرینه مقامیه وجود دارد که دوست دارد انسان های عادل از این زمین استفاده کنند. اینجا قرینه مقامیه وجود دارد که تنها چیزی که مد نظر او بوده، عدالت است؛ اگر منتفی شد، وقف هم منتفی می شود. پس، اولاً قرینه وجود دارد. دیروز هم گفتیم اکثر مواردی که جمله شرطیه وجود دارد، یک قرینه ای هم همراهش است بر این که در اینجا مفهوم وجود دارد.

اما نکته دوم این است که در اینجا «سنخ الحکم» معنا ندارد. چرا اینجا سنخ الحکم معنا ندارد؟ بگوئیم در وقف درست است که برای زید وقف می کند، چیزی که وقف شد برای زید، دیگر وقف برای عمرو نمی شود؛ اما همین وقف برای زید، یک فردش این است که زید عادل باشد، فرد دیگرش آن است که زید عادل نباشد. اینجا می توانیم یک کلی درست کنیم. به عبارت دیگر، شما در «سنخ الحکم» فقط می خواهید بگوئید یک چیزی باشد که منحصر به این شخص الحکم نشود، خوب ما می گوئیم يك فرد وقف برای زید است در فرضی که عادل نیست؛ وقف برای زید در فرضی که عادل هم هست، فرد دوم می شود.

گفت: «وقف علی اولادی ان كانوا عدولاً»، اگر هیچ قرینه مقامیه نبود می توانیم بگوئیم احتمال دارد که این وقف حتی در فرضی هم که عادل نباشد، محقق است. کجای این اشکال پیدا می کند؟ به کدام ضابطه اشکال پیدا می کند؟ بنابراین، به نظر می رسد این فرمایش مرحوم آخوند که بگوئیم تمام موارد - خیلی هم زیاد است - اوقاف، وصایا، نذور، ایمان و ... «شخص الحکم» است، صحیح نمی باشد. نه، شخص الحکم نیست؛ بلکه در اینها می توانیم یک کلی را تصویر بنیم؛ اما حرف همان است که زدیم که در تمام اینها قرینه واضحی بر مفهوم وجود دارد. البته این بحث یک تتمه ای دارد که فردا ان شاء الله عرض می کنیم.